



کیت بنتینگ نیز استاد تمام مطالعات سیاسی دانشگاه کوئین کانادا است و حوزه‌های تخصص وی سیاست عمومی، چندفرهنگ‌گرایی، فدرالیسم، تنوع قومی و انسجام اجتماعی است. پژوهش‌های او متمرکز بر سیاست همبستگی اجتماعی و سیاست‌های بازتوزیعی در راستای حمایت از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه بوده است. از وی حدود نه کتاب به چاپ رسیده است که از جمله می‌توان به «فقر، سیاست و سیاست‌گذاری» اشاره کرد، در این کتاب وی سیاست فقر در بریتانیا را با توجه خاص به نقش تغییر آراء و عقاید بررسی کرده است. در کتاب «دولت رفاه و فدرالیسم کانادا» نیز وی توجه خود را به طراحی نهادهای سیاسی‌ای معطوف کرده و تأثیر بالقوه تغییر قانون اساسی را بر نقش بازتوزیعی دولت کانادا تحلیل کرده است.

## معرفی کتاب

کتاب «کشش‌های تعهد: منابع سیاسی همبستگی در جوامع متکثر» مشتمل بر یک مقدمه تفصیلی از ویراستاران و سه بخش اصلی و در مجموع مشتمل بر چهارده مقاله از نویسندگان متفاوت است.

در بخش اول «نظریه سیاسی و همبستگی» سه مقاله به نگارش درآمده است: مقاله اول تحت عنوان همبستگی و منابع آن (دیوید میلر)، شهروندی و هویت جمعی به مثابه منابع سیاسی همبستگی در اتحادیه اروپا (رنه بوبوک)، علیه برادری: دموکراسی بدون همبستگی (ژاکوب لوی).

عنوان بخش دوم «رویکردهای عمومی به تنوع و همبستگی»: همبستگی بین نخبگان و توده‌ها در آلمان (مارک هلبلینگ)، تنوع و همبستگی: مستندات جدید از کانادا و آمریکا (ریچارد جانستون، متیورایت، جک کاترین)، برداشت‌های موجود از شهروندی و مدارا نسبت به مهاجران: مطالعه تطبیقی داده‌های پیمایش عمومی (تایم رسکین، ویم وان اورشوت).

عنوان بخش سوم «سیاست تنوع و همبستگی» است که مشتمل بر هشت مقاله زیر است: منابع سیاسی همبستگی اجتماعی (پیتر هال)، سیاست انتخاباتی همبستگی: دستور کار رفاه در احزاب راست رادیکال (زو لفکوفرید، الی میشل)، مسئله بیگانه‌هراسی: پیامدهای انتخابات ۲۰۰۲ برای سیاست‌های مهاجران در هلند (ادوارد کینینگ)، همبستگی، تنوع و کیفیت حکمرانی (بوراتسین)، همبستگی و تضاد: فهم علل و پیامدهای همبستگی مدنی و شهروندی، سیاست‌ها و چندفرهنگ‌گرایی (ایرن بلومرادی، بلژیک: نمونه‌ای آشکار از لیبرال ناسیونالیسم (پاتریک لویوک، دیوید سیناردت)، تأملات پایانی: همبستگی و عدالت اجتماعی (فیلیپ فان پاریس).

ویراستاران در مقدمه کتاب به ضرورت طرح مسئله «همبستگی» و چگونگی ساخته شدن آن اشاره می‌کنند. بنتینگ و کیملیکا می‌گویند: «فرض ما این است که همبستگی به مردم انگیزه می‌دهد تا فشارهای تعهد مربوط به ایجاد و حفظ یک جامعه مناسب، خوب یا عادلانه به ویژه در متن تنوع را بپذیرند. همبستگی از منظر نویسندگان نه از جهت ارزش ذاتی آن، بلکه از نظر نقش کارکردی آن در ایجاد انگیزه در انطباق با مطالبات عدالت‌محورانه واجد اهمیت است. به باور کیملیکا و بنتینگ به طور خاص، ما همبستگی را برای ارجاع به نگرش‌های مربوط به پذیرش متقابل، همکاری و پشتیبانی متقابل در طی زمان به کار می‌بریم».

این تأکید بر نگرش‌ها در تضاد با سایر رویکردهای همبستگی است که بیشتر بر رفتار تأکید می‌کنند تا انگیزه‌ها. به باور نویسندگان همبستگی انسانی در طول تاریخ اشکال مختلفی داشته است، اما آنان در این کتاب، بر نوعی از نگرش‌های معطوف به همبستگی متمرکز شده‌اند که می‌تواند مشخصه یک جامعه دموکراتیک مدرن و متنوع از نظر فرهنگی باشد و به عقیده آنان در این زمینه می‌توان سه بُعد متفاوت همبستگی را مشخص کرد:

- همبستگی مدنی: این نوع همبستگی شامل مدارای متقابل، عدم تعصب، تعهد در همزیستی صلح‌آمیز فارغ از خشونت‌های درون اجتماعی، پذیرش اقوام، زبان‌ها و مذاهب مختلف به‌عنوان اعضای قانونی جامعه و بخشی از «ما» و درنهایت گشودگی برای تازه‌واردان از مناطق مختلف جهان است.
- همبستگی دموکراتیک: این شکل همبستگی به‌مثابه حمایت از حقوق اساسی و برابر انسان‌ها مانند برابری زن و مرد، حمایت از نقش قانون در ایجاد هنجارها و روندهای دموکراتیک از جمله برای پیشبرد مواضع مستدل در بحث‌های عمومی، مشارکت همه شهروندان و پذیرش مصالحه در میان منافع متعارض است.
- همبستگی بازتوزیعی: این شق همبستگی معادل حمایت از توزیع مجدد فرصت‌ها در میان گروه‌های فقیر و آسیب‌پذیر، امکان‌پذیر ساختن دسترسی افراد به برنامه‌های اصلی اجتماعی و برنامه‌هایی است که نیازها و هویت‌های متمایز گروه‌های مختلف فرهنگی را تشخیص می‌دهد و برآورده می‌سازد.

نویسندگان بیان می‌کنند که «ما به آن شکلی از همبستگی در سطح کلان جامعه علاقه‌مندیم که در جهان معاصر عملاً در سطح ملت معنا می‌شود. از این منظر، ما بر یکی از سنت‌های کلاسیک در نظریه اجتماعی اتکا داریم که به‌وضوح توسط امیل دورکیم ارائه شده است». دورکیم در دهه ۱۸۸۰ اصرار داشت که اصلی‌ترین پرسش پیش روی جامعه‌شناسی این مسئله بود که آن چیزی که انسان‌ها را به همدیگر متصل می‌کند چیست؟ همچنین نویسندگان معتقدند که نظریه پردازان کلاسیک دیگری نیز چون وبر بر گروه‌های خردتری تأکید داشته‌اند و چنین موضع کل‌نگرانه‌ای مدنظر آنان نیست. در نظر مؤلفان کتاب، نگرش به همبستگی نگرانی و تعهدی متقابل است که افراد به‌عنوان اعضای یک جامعه بر عهده دارند و تصور از جامعه خوب یا عادلانه را مینا قرار می‌دهد. عدالت اجتماعی به این معنا ریشه در اخلاق عضویت دارد.

نویسندگان در بحث مهم دیگری به منابع سیاسی همبستگی می‌پردازند و در این میان به دو مبحث «اجتماع سیاسی» و «عوامل و کارگزاران سیاسی» می‌پردازند. آنان بر این باورند که «امروز، ما احتمالاً از این ایده که همبستگی می‌تواند بر اساس تبار و دین مشترک باشد، عقب‌نشینی کرده‌ایم و حتی آن را یک عرصه لغزنده برای اعمال محرومیت نژادی، پاکسازی قومی و حتی نسل‌کشی می‌دانیم». آیا می‌توان همبستگی میان مردم با پیشینه‌های مختلف قومی و مذهبی را تنها بر اساس تعهد مشترک به حقوق بشر و دموکراسی بدون هیچ «چسب فرهنگی» ضخیم‌تری از قبل ایجاد کرد؟ با این حال، چندین نسخه مختلف از این دیدگاه و همچنین چندین برچسب مختلف برای آن وجود دارد.

کیملیکا و بنتینگ اظهار می‌دارند که برخی نویسندگان از برجسب «ملّی‌گرایی مدنی» یا «میهن‌پرستی مشروطه» به‌جای ناسیونالیسم قومی استفاده می‌کنند. آن‌ها چند برداشت و روایت از مبنای عضویت در اجتماع سیاسی را تفکیک می‌کنند:

- **اجماع ارزش لیبرال:** طبق نظر فیلسوف سیاسی لیبرال آمریکایی جان راولز، اعتقاد مشترک به اصول عدالت لیبرال-دموکراتیک برای کسب اطمینان از همبستگی کافی است.
- **میهن‌پرستی مشروطه:** یکی از راه‌های رفع این شکاف آن است که بگوییم همبستگی محدود نه تنها از طریق اعتقاد شناختی به عدالت لیبرال-دموکراتیک، بلکه از مشارکت فعال ما در فرایندهای تصمیم‌گیری جمعی به وجود می‌آید.
- **ناسیونالیسم:** رویکرد ناسیونالیستی بر این ایده استوار است که ملت را بساز و همبستگی لیبرال-دموکراتیک پدیدار می‌شود یا ممکن است پدیدار شود. رالز و هابرماس از این گزینه ملّی‌گرایانه آگاهی دارند و تأیید می‌کنند که تاریخ واقعی اکثر دموکراسی‌های غربی را که پیش از لیبرال-دموکراتیک خصلت ملّی داشتند، بازتاب می‌دهد.
- **ناسیونالیسم لیبرال:** برخی از نظریه‌پردازان معروف به ملّی‌گرایان لیبرال بر این باورند که می‌توان وجه ناسیونالیستی را به‌منظور دربرگیرندگی بیشتر آن، بدون از دست دادن اثر انگیزشی‌اش، رقیق‌تر کرد.

نویسندگان در بحث از عوامل و کارگزاران همبستگی می‌گویند از آنجاکه شکل‌های تاریخی بروزیافته در هویت‌های ملّی و جماعت‌های خیالی امروزه تحلیل رفته‌اند؛ احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها، اصناف، جنبش‌های گوناگون اجتماعی و جامعه مدنی کارگزاران گونه‌ای همبستگی دربرگیرنده هستند. همچنین سیاست‌های معطوف به چندفرهنگ‌گرایی و عدالت بازتوزیعی در معنای وسیع کلمه می‌توانند چنین همبستگی‌ای را نهادینه کنند.

به‌طور خلاصه، می‌توان نتیجه گرفت که همبستگی به‌طور طبیعی از فرایندهای اقتصادی و اجتماعی ناشی نمی‌شود؛ بلکه اساساً به صورتی سیاسی ساخته می‌شود. سیاستی که باعث ایجاد همبستگی فراگیر می‌شود، در مراحل اولیه ممکن است مصداق داشته باشد؛ اما همبستگی حاصل از آن در طول زمان هنگامی که در هویت‌های جمعی (به‌طور معمول ملّی) قرار می‌گیرد، پایدار می‌ماند.

### نظریه سیاسی و همبستگی

چنان‌که در مبحث قبلی اشاره شد، بسیاری از تئوری‌های سیاسی به‌طور ضمنی بر اساس این فرض عمل می‌کنند که همبستگی در دموکراسی‌های لیبرال معاصر مورد نیاز است و یکی از منابع مهم چنین همبستگی، هویت ملّی است. رویکردهای مختلف بر این مفروض استوارند که اکثر لیبرال‌های امروزی ملّی‌گرای لیبرال هستند. با این حال، این مفروض همیشه به صراحت بیان نمی‌شود یا از آن دفاع نمی‌شود و نقش همبستگی و ملیت اغلب در پس‌زمینه باقی مانده است.

در فصل اول کتاب، دیوید میلر این مفروضات را پیش‌زمینه قرار می‌دهد و ارزش همبستگی و همبستگی را بررسی می‌کند. همان‌طور که وی متذکر شده است، اصطلاح «همبستگی» در زمینه‌های مختلف و با معانی مختلف استفاده می‌شود، اما در راستای هدف کتاب نویسنده در مرحله اول به احساسات سطح اجتماعی می‌پردازد که می‌تواند برای حفظ شیوه‌ها و نهادهای برابری‌خواه و دربرگیرندگی به کار گرفته شود.

### نگرش عمومی نسبت به همبستگی و تنوع

سلین تنی و مارک هلبلینگ<sup>۱</sup> در فصل دوم نتایج یک نظرسنجی ابتکاری از نظر نخبگان در آلمان را بررسی کرده‌اند. بخشی از مسئله ملی‌گرایان لیبرال این است که ملیت به پیوند نخبگان با توده‌ها کمک می‌کند. برخلاف بسیاری از ویژگی‌های دیگر جامعه معاصر، ملت بودن به‌عنوان چیزی شناخته می‌شود که طبقات مختلف را به هم پیوند می‌دهد و مولد حس مشارکت افقی می‌شود؛ اما همان‌طور که مؤلفان این فصل بحث می‌کنند، این فرض اخیراً با ظهور «طبقه جهان‌وطنی» نخبه‌زیر سؤال رفته است؛ مهاجرانی که دنیای خود را بسیار بزرگ‌تر از ملت می‌بینند.

ریچارد جانستون، متیو رایت و جک سیتزین<sup>۲</sup> در مقاله بعدی نقش هویت ملی را در آمریکای شمالی تحلیل می‌کنند. نویسندگان با استفاده از نمونه‌گیری‌های جداگانه در ایالات متحده و کانادا از نگرش‌های عمومی که برای این پروژه تهیه شده است، استفاده می‌کنند. آن‌ها با تمایز بین دو شکل ملی‌گرایی بحث خود را شروع می‌کنند؛ میهن‌پرستی ساده یا غرور ملی از یک‌سو و اشکال سفت و سخت‌تر و سطحی ملی‌گرایی (متولد یک کشور بودن، داشتن اجداد در کشور و مسیحی بودن) از سوی دیگر.

### سیاست همبستگی در جامعه متکثر

این بخش به این بحث می‌پردازد که چگونه ایده‌های همبستگی بخش در مناقشات رژیم‌های مختلف سیاسی چهار چوب‌بندی و اعمال می‌شود. الی میشل و لفکوری<sup>۳</sup> این سؤال را در مورد عوامل همبستگی مطرح و بررسی می‌کنند که تا چه حد احزاب راست رادیکال تلاش کرده‌اند احزاب سوسیال‌دموکرات را به‌عنوان قهرمانان همبستگی کنار بزنند، البته این یک شکل منحصر به فرد همبستگی است که مهاجران از آن مستثنا هستند. همان‌طور که از این اصطلاح پیداست، احزاب «راست رادیکال» ابتدا در جناح راست طیف سیاسی قرار گرفتند؛ هم در رابطه با مسائل اقتصادی (مانند دفاع از آزادسازی بازار) و هم در مورد مسائل فرهنگی اجتماعی (مانند حمله به مهاجرت و مسائل چند فرهنگی).

این فصل و فصل بعدی همه روندهای منجر به تضعیف احزاب سیاسی (سوسیال‌دموکراتیک) و قدرت گرفتن جریان‌هایی را که به‌طور سنتی از همبستگی فراگیر و تقویت احزاب جدید (ضد مهاجر) و از همبستگی

1. Céline Teney and Marc Helbling

2. Richard Johnston, Matthew Wright, Stuart Soroka, and Jack Citrin

3. Zoe Lefkofridi and Elie Michel

انحصاری حمایت می‌کنند، بررسی می‌کنند. اگر احزاب سیاسی بازیگران اصلی در ترویج همبستگی و شمولیت باشند، در این صورت رسیدن به یک نتیجه بدبینانه اجتناب‌ناپذیر است؛ اما نویسندگان می‌گویند که شاید نباید نقش احزاب سیاسی را بزرگ جلوه داد و شاید نهادهای سیاسی و رژیم‌های سیاسی بتوانند نقش خود را در تداوم همبستگی ایفا کنند، حتی اگر قهرمانان حزبی سنتی آن‌ها ضعیف شده باشد.

روشتاین<sup>۱</sup> به‌طورکلی بر سیاست‌های اجتماعی تمرکز دارد، اما همان‌طور که ایرن بلومراد<sup>۲</sup> می‌گوید بحث‌های عمومی بیشتر در سیاست‌های چند فرهنگی و ادغام مهاجران متمرکز است. بر پایه استدلال مدافعان چندفرهنگی، این سیاست یکپارچگی را تقویت می‌کند؛ درحالی‌که منتقدان معتقدند این سیاست همبستگی و اعتماد اجتماعی را از بین می‌برد. بررسی او از شواهد و مستندات مبین نتیجه مشخصی است. او استدلال می‌کند که دلایل خوبی برای اثبات تأثیرات مثبت چندفرهنگ‌گرایی بر همبستگی مدنی و دموکراتیک وجود دارد که باعث ایجاد هویت‌های ملی فراگیرتر و روندهای سیاسی بازتر شده است. از نظر او چندفرهنگی تأثیرات مستقیمی در ثبات عدالت بازتوزیعی و تأثیرات غیر مستقیم آن دارد.

مطالعه مشابهی در مورد برداشت نخبگان از همبستگی در مقاله پاتریک لوبویک و دیو سیناردت در مورد بلژیک وجود دارد. از نظر آنان، بلژیک می‌تواند میدان جالبی برای آزمون تئوری‌های ملی‌گرایی لیبرال در مورد همبستگی باشد، زیرا این کشور شامل «ملی‌گرایی‌های تودرتو» است. در کشور بلژیک، هلندی‌های (هلندی) و فلاینیان (فرانسوی‌زبان) «ملل درون» را تشکیل می‌دهند و هرکدام دارای پروژه‌های ملت‌سازی خاص خود از جمله کنترل سیاست‌های ادغام مهاجران هستند. این مسئله باعث ایجاد چالش مضاعف برای حفظ احساس تعهد متقابل بین فلاندی و والونی می‌شود و درعین حال همبستگی گسترده‌ای نسبت به مهاجران در فلاندر و والونیا ایجاد می‌کند. لوبویک و سیناردت<sup>۳</sup> استدلال می‌کنند که هر یک از این پروژه‌های ملی-پان‌بلژیکی، فلاندی و والونی - برداشت‌های مختلفی از ملیت را به کار می‌گیرند. حس ملیت پان‌بلژیکی، اگرچه هنوز در نظرسنجی‌های افکار عمومی به‌شدت ابراز می‌شود، اما به‌طور فزاینده‌ای در حال کاهش است.

## ملاحظات پایانی

در بخش چهارم و نتیجه‌گیری، فیلیپ ون پاریس<sup>۴</sup> چشم‌انداز جدیدی را برای تفکر در مورد آینده عدالت اجتماعی به دست می‌دهد. وی اذعان می‌کند که همبستگی محدود مبتنی بر یک هویت مشترک از نظر تاریخی در ایجاد دولت‌های رفاهی بازتوزیعی و دموکراسی‌های مدارامحور بسیار مهم بوده است؛ اما او بر این باور است که چنین نقشی در آینده هم به دلیل افزایش تنوع و هم به دلیل جهانی شدن کمتر خواهد شد. وی چندین نکته مهم را از فصل‌های این کتاب در باب چگونگی حفظ حس همبستگی گوشزد می‌کند.

1. bo Rothstein

2. Irene Bloemraad

3. Patrick Loobuyck and Dave Sinardet

4. Philippe van Parijs

دیدگاه ون پاریس، بلندپروازانه و خوش‌بینانه است. او معتقد است عدالت مستلزم پیامدهای برابری طلبانه در سطح جهانی است و «فشار در جهت ایجاد عدالت محوری» در یک جامعه عدالت‌محور ما را به سمت عدالت جهانی حتی در صورت عدم همبستگی سوق می‌دهد. همان‌طور که پیش‌ازین اشاره شد، برخی از نظریه‌پردازان عدالت معتقدند اصول برابری خواهانه فقط در سطح جوامع اعمال می‌شود و رابطه بین جوامع بیشتر معطوف به احترام به حقوق اساسی و پرهیز از ایجاد آسیب و مضرات است. اگر چنین باشد، پس فشارها در جهت ایجاد عدالت محوری ممکن است به‌جای تعهدات برابری طلبانه که همبستگی داخلی در پی دارد، وظایف و تعهداتی در جهت مصونیت «دیگری‌ها» و ایجاد روابط مسالمت‌آمیز را در پی داشته باشد.

### دلالت‌های کتاب برای جامعه ایرانی

با تشکیل دولت ملی در ایران بر مبنای سیاست‌های فرهنگی تمرکزگرایانه، شکافی اساسی در جامعه ایرانی شکل می‌گیرد که شکاف بین مرکز و حاشیه (شکاف‌های قومی و نژادی) است. تشکیل دولت ملی در حقیقت به معنای حاکمیت زبان، فرهنگ و به عبارتی قومی خاص بر دیگر اقوام بود. در نتیجه نژادها و یا صاحبان زبان و فرهنگی که خود را در اقلیت می‌دیدند، در مقابل مرکز قرار گرفتند و خود را دارای هویت غیرحاکم در حاشیه نظام سیاسی شکل گرفته یافتند. چگونگی پیوند خوردن وحدت و کثرت (به معنای فلسفی) و یا همبستگی و کثرت در معنای ملموس جامعه‌شناختی، همواره امری مورد مناقشه در تاریخ سیاسی معاصر ایران بوده است. تلاش‌های فراوانی برای صورت‌بندی این امر انجام شده است، از کارهای مرحوم سیدجواد طباطبایی در سنت دست‌راستی و محافظه‌کارانه گرفته تا آثار محمدرضا نیکفر در سنت انتقادی و چپ‌گرایانه.

در برهه‌های گسست و شکاف سیاسی در جامعه ایرانی، شرایط برای ظهور و بروز مطالبه حق و حقوق اقلیت‌های قومی/ملی فراهم شده است. قوت‌گرفتن جنبش‌های ملی‌گرایانه غیرفارسی‌زبان در ایران، فعالان این بخش از جامعه را واداشته است تا مطالبات خود را به شکل صریح‌تری مطرح کنند؛ مطالباتی که از یکسو بر تصدیق و به رسمیت‌شناسی کامل هویت‌های غیرحاکم اصرار دارد و تمرکززدایی از قدرت سیاسی را سرلوحه برنامه خود قرار می‌دهد و از سوی دیگر در پی پیوندزدن اجزای مختلف جامعه ایرانی و ایجاد همبستگی به شکلی غیرآمرانه و دموکراتیک است.

نظریه‌ها و ایده‌های مطرح‌شده در کتاب موردبررسی، امکان خوانشی نوآورانه را برای پرداختن به مسئله همبستگی و کثرت به‌خصوص در مورد مسائل قومی فراهم می‌کنند. یکی از ایده‌های کیملیکا و بنتینگ در مورد پیوندزدن همبستگی و کثرت، تأکید بر قسمی «میهن‌پرستی مشروطه» یا «ناسیونالیسم مدنی» است. بر مبنای این ایده همبستگی ملی نه بر مبنای نیا، نژاد و مذهب مشترک، بلکه بر اساس تعهد همگانی به حقوق بشر و اصول دموکراتیک و همچنین مشارکت فعالانه در ساخت جامعه برابر و آزاد ساخته می‌شود. همچنین راه‌حل این کتاب برای مسئله عدالت اجتماعی قومی در جوامع متکثر، سیاست‌های بازتوزیعی در جهت کاهش واگرایی و کاستن از چرخه تبعیض و طرد و به‌علاوه تأکید بر کارگزاران سیاسی در جهت نهادینه

کردن و حقوقی کردن مسئله تفاوت، کثرت و تنوع در قالب جامعه چندفرهنگی است که در این صورت همبستگی نه در مقام امر انتزاعی و کلی، بلکه بسان یک امر درون‌زاد روابط افقی و دموکراتیک اجتماعی نگریسته می‌شود.

نکته‌ای که درباره دلالت‌های کتاب مورد بررسی باید لحاظ شود، بسترهای تحلیل نویسندگان است. ایده‌هایی که نویسندگان این کتاب و به‌ویژه کیملیکا و بنتینگ مطرح می‌کنند، در زمینه فرهنگ سیاسی لیبرال دموکراتیک کشورهای اروپایی و از جمله آمریکای شمالی تکوین یافته است. آنچه به‌زعم برخی منتقدین «فقدان فرهنگ رواداری سیاسی عمومی» در ایران خوانده می‌شود، در عمل چالش‌های اساسی بر سر «ناسیونالیسم مدنی» و یا «فدرالیسم قومی» (به‌زعم کیملیکا) ایجاد می‌کند. این مسئله ما را به این سو می‌کشاند که درک تاریخ‌مند و عمیق‌تری از مسئله رابطه هویت قومی و ملی در ایران طرح کنیم تا در لحظه اکنون بتوانیم پاسخگوی مسئله همبستگی و تکثر در جامعه ایرانی باشیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی